بسم الله الرحمن الرحیم

این کتاب در تاریخ اسفند ۱۳۷۶ از سوی

رهبر معظم انقلاب اسلامی

حضرت آیة الله العظمی خامنه‌ای مدظله العالی

بصورت امانی به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

منتقل گردید.

مکتوبہ ۱۰۱۰ھ

پیدائش لاہور

انتقال ۵۱۵ھ مطابق ۱۱۲۱و۲۲ء یا

۱۱۲۵ء مطابق ۵۱۹ھ میں ہوا!

قاموس المشاہیر جلد دوم

ص ۲۱۴



کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: دیوان مسعود سعد سلمان

مؤلف متن: مسعود سعد سلمان محشی

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر .... نوع خط: نستعلیق تعداد سطر: ۱۸

جزء کتب: ادبیات زبان: فارسی عدد اوراق: ۲۵۱

طول: ۲۵ عرض: ۱۲ شماره عمومی: ۲۴۶۰۰

وقفی / خریداری .... تاریخ وقف / خریداری ....

ملاحظات ....

اندازهٔ نوشته‌ها: ۷ × ۱۸

مسعود سلمان
دیوان
ازکتب

تا بدیست ز دنیا بن نشر تا بنظر من | ناگاه قضا دست بر آن روی چو دیبا
با واقعهٔ عشقم و با حادثهٔ هجر | در عشوه و سودائم و در قصهٔ سودا
طبعم ز تو پرکار و دل از رنج تو زار | وا زم ز تو بیداد و من از ضعف بهند
عاشق ز تو شیدا شده باشد که نباشد | پیش ملک از جور تو آن عاشق شیدا
جورت بکند بنده و آن شاه که او عز | در روی زمین نیست جوان شاه توانا
خورشید زمین سایهٔ یزدان ملک ملک | سلطان جهان داور دین خسرو دنیا
مسعود جهانگیر جهاندار که از رد | وا دست برد ملک مهیا و مهنا
ای شاه نه بیهوده ترا از فلک ا | جاه تو و قدر تو به بالا ده بهنا
نه دیده معالی ز ارکان جهانت | نه کرده ابادی ز ارکان لقصا
دانا و توانا ملک آبا در بود ملک | چون شاه توانا بود و خسرو دانا
هر شاه که او ملک بود ملک تو شد | از تو ملک بهر آشود از ملک مبرا
با آدم و حوا که شدند اصل بنسل | هستی ملک و شاه بابا و با جدا
ان آدم و حوا سبب اصل تو بودند | ای اصل تو فخر شرف آدم و حوا
هر گل که برا بکند اندر چمن ملک | خاری شود اندر جگر دیده اعدا
بر فرق عدوی تو کشد خنجر گردون | در خدمه قدر تو کمر بند دو جوزا
رخش تو و تیغ تو بسی معرکه دیده | ما داشته با شاه با تیغ بهار سا
نه بوده که حمله رخش تو مظفر | نه گرده که زخم سر تیغ محابا
هر سیل گران تو برانگیخت بحمله | با بار تن صرصر تو دو گرد تن یکتا

در حلقه های چون جهان شد تاری
بر من گرید خیالت از بس زاری
ور غم دهدم همی خیالت یاری
الحق چه وفادار خیالی داری

وله

خرم تری از سبزه بتا بر لب جوی
چون آب کشنده مرا در رنگ و بوی
وصل تو چگونه جویم ای زیبا روی
کز لاله همه رنگی و ز گل همه بوی

گر چه گذرت مساعدت روز بهی
آخر ز قضا بهیچ صلبت نرهی
تا هست بده چه فایده زانچه نهی
دشمن برد و خاک خورد گر ننهی

وله

با بندگران مراد زین باری جای
از پای در افکند مرا چرخ دوتای
ای داده خدایت شرف از بهر خدای
یکدم طلعت زیبا بنمای

آمد بر من چنین زیبا یاری
گفتم به سلامتت بدیدم باری
تو نیز درین زیج بدیدی آری
شیری شده حلقه بر در و بامش بار

وله

ای چرخ همه کار بر کار زدی
کو مهر که در کشش بکار زدی
ای شب تو ردای خویش در قار زدی
ای تیغ زدوده صبح زنگار زدی

وله

از غنچه

از غنچه ناشکفته مستورتری / وز نرگس نیم خفته مخمورتری
در خواب ز آفتاب مشهورتری / ای مه زنده دو هفته پرنورتری

وله

با هر تاهی ساخته چون بود نشوی / با جمله همه زمان بی سود نشوی
در دیده عهد دوست چون دود نشوی / زین گونه بکام دشمنان زود نشوی

وله

ای تن چه تنی که تا شدی زهنگی / با چرخ و زمانه دایم در جنگی
در تو نکند از چه دلتنگی / بگذار دراز اگر نه روی [illegible]

وله

ای گنج و بند خیر و قلعه گشای / آلوده مکن بخون ز قلعه های
ای بر سر عدل است به عدل خدای / بگشود ستم بر من مسکین بخدای

وله

چون هیش ای دل و درد و غم سری / صد دشنام دهی جوانمرد گذری
ای چون گل رعنا شده از غشوه گری / ظاهر دگری بتا و باطن دگری

وله

آخر بگذار دم چون زاری / آخر بجهد فضل مرا باز آری
آخر بدماندم حبس نگزاری / عذری خواهد زمن بهر آزاری

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب بتاریخ
یوم عشرین شهر صفر سنه ۱۰۱